بحث ما در این بود که آیا صحت در معاملات و عبادات مجعول شارع است یا به أمر واقعی است ؟

دو تفصیل را آخوند قائل شدند و تفصیل سومی را آیت الله خوئی بیان کردند.

**تحقیقٌ:**

**مقدمه اول:** صحّت و فساد از احوال و عوارض موجودات خارجیّه نیست مثلا در علم طب سلامت از احوال موجود خارجی است. جسم انسان موضوع علم طب است اما صحّت و فساد مثل سلامت و بیماری در علم طب نیست که موضوعش خارجی باشد. شاهد این است که در آینده بحث می­شود که آیا الفاظ عبادات و معاملات برای صحیح وضع شده است یا برای اعم؟ و در آن بحث کاری به موجودات خارجیّه نداریم چه قائل به حقیقت شرعیه شویم و چه قائل به حقیقت شرعیه نشویم. می­خواهیم بدانیم لفظ صلاه وضع برای نماز صحیح شده یا اعم از نماز صحیح و نماز باطل را نماز می­گویند؟

**مقدمه دوم:** موضوع له الفاظ معانی است نه موجود خاص خارجی.

برهان ما این است که وضع انتقال از لفظ به معنی است. انتقال یعنی با شندین لفظ ذهن شنونده منتقل به معنی شود و اگر موضوع له الفاظ موجود خاص خارجی باشد لازم می­آید که انتقال به معنی حاصل نشود این خلاف حقیقت وضع است در نتیجه موضوع له الفاظ معانی مجرّد از وجود است. آنچه درخارج وجود دارد عَلم است و لکن بحث ما در عَلم شخص یا عَلم جنس نیست بلکه بحث در صحت و فساد است که این دو لفظ و معنی هستند از لفظ صحّت ذهن ما به چه معنی منتقل می­شود یا از لفظ فساد ذهن ما به چه معنی منتقل می­شود ما این مطلب را در اصول باید تحقیق کنیم.

**مقدمه سوم:** بین شخصیَّت و جزئیت فرق است تشخُّص برای وجود است ، موجود خارجی را موجود متشخِّص می­گویند اما جزئیت دائر بین وجود و عدم است زیرا جزئی در مقابل کلی است ممکن است در خارج وجود داشته باشد و ممکن است وجود نداشته باشد و لذا معانی دو قسم است کلّی و جزئی و این تقسیم ارتباطی به خارج ندارد بلکه در مقابل معنی و مفهوم تقسیم شده است ( بحث خارج برای شخصیَّت است نه برای جزئیَّت) و لذا اگر آخوند بین کلی و جزئی تفصیل قائل شد به اعتبار معنی است نه به اعتبار خارج چون خارج ظرف تشخُّص است نه ظرف جزئی.

بله بین شخصیَّت و جزئیَّت مشترکاتی است از قبیل فرد لکن همین فرد به لحاظ اینکه در خارج موجود است و تشخُّص پیدا کرده است هم جزئی از انسان است و هم شخص انسان است اما اگر در خارج موجود نباشد تشخُّص نیست و لکن از جزئیَّت نمی­افتد و جزئیَّت باقی است ( فرد از جزئیَّت نمی­افتد)

با این سه مقدمه اشکالات بر مبانی برخی از بزرگان روشن می­شود.

**الف:** آیت الله خوئی فرمودند: صحّت در معاملات مجعول است ، شارع حکم به ترتب اثر بیع خارجی می­کند. بیعی که از بالغ ِ عاقل با معلومیَّت عوضین صورت بگیرد صحیح است و اگر یکی از این قیود نباشد فاسد است.

نقد ما این است که صحّت و فساد از احوال موجودات خارجیه نیست. کاری به بیع خارجی ندارد بلکه صحت و فساد از قبیل الفاظی هستند که برای معانی مجرد از وجود وضع شده است علاوه بر آنکه جزئیَّت غیر از شخصیَّت است آنچه در ظرف خارج به عنوان فرد موجود است شخصیَّت است نه جزئیَّت لذا صحت و فساد کلی و جزئی دارد چون دارای معنای است که این معنی از یک سو کلی است و از سوی دیگر جزئی است لذا مجعول شرعی نخواهد بود ( به زودی می­گوییم چرا مجعول شرعی نیست)

**ب:** آیت الله مکارم در انوار الاصول ج ۱ ص ۶۱۰ می­فرماید: صحت ترتیب اثر مترقِّب است یعنی اثری که در انتظار آن هستند بایع و مشتری در انتظار معامله صحیح هستند و می­خواهند اثر آن را که نقل و انتقال است را ببینند.

نقد ما این است که اثر برای خارج است در حالی صحت و فساد وصف موجود خارجی نیست بلکه الفاظی هستند که ذهن شنونده را منتقل به معنی خودش می­کند چه ترتیب اثر در خارج انتظارش را بایع و مشتری بکشند چه انتظار آن را نکشند ذهن هر شنونده ای با شنیدن صحت و فساد به آن معنی منتقل می­شود کاری به موجود خارجی ندارد ( هر کسی این لفظ را بشنود ذهنش به آن معنی منتقل می­شود و لو داخل در معامله نباشد).

**نتیجه:** از نظر ما صحّت و فساد به معنی تمامیَّت و عدم تمامیَّت است صلاه تام الاجزاء و الشرائط صلاه صحیح است تا کلمه صحت را مخاطب می­شنود ذهنش منتقل می­شود به تمامیَّت نمازی که برخی از اجزاء آن نباشد این نماز تمامیَّت ندارد و هکذا در معامله هم همین است .

آنچه در خارج اتفاق می­افتد انطباق و عدم انطباق است یعنی صحت قابل انطباق بر صلاه عمر ، زید و ... و معامله تقی و حسن و ... در صورتی که تام الاجزاء و الشرائط باشد هست. انطباق و عدم انطباق قهری است لذا می­گویند الانطباقُ قهری و الاجزاء عقلی و قتی منطبق بود عقل می­گوید این نماز مجزی است یعنی اعاده و قضا ساقط می­شود.

لذا صحت و فساد أمر واقعی است مثل انسان که یک أمر واقعی است و قابل انطباق بر تک تک افراد است همچنین صحت و فساد قابل انطباق بر معاملان و عبادات افراد است.

بله در جای که صحت با اصول عملیه ثابت می­شود یا با قاعده فراغ یا تجاوز و سایر قواعد ثانویه ثابت می­شود در آن جا مجعول شرعی است یعنی شارع باید جعل کند که استصحاب طهاره و قاعده تجاوز و لا حرج و .. حجت است ( حکم ظاهری را باید جعل کند)